



بهترین خواندنی جهان

... سخن ناپاک مانند درختی ناپاک است
که ریشه در زمین ندارد و بر پا نمی ماند.

قرآن کریم، از سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۶



۱ آذر

میلاد امام علی النقی(ع)

امام هادی(ع)، در روز پانزدهم ذی الحجّه سال ۲۱۲ هجری قمری متولد شدند. امام هادی(ع) ۳۴ سال امامت مسلمانان را بر عهده داشتند تا به شهادت رسیدند. از این امام بزرگوار، زیارت «جامعه کبیره» برای ما به یادگار مانده است.

کتاب «آواز مرغ باران» را مجید ملامحمّدی نوشته است. یک داستان زیبا درباره‌ی زندگی امام هادی(ع)...
«سمانه نوزاد را یک بار بر سینه فشرد. گونه‌هایش را بوسید و بویید. کودک آرام گرفت. سمانه با خود گفت:» از وجود پسرمان چه عطر خوشی برمی‌خیزد. چه چشم‌هایی دارد. دو پنجره‌ی کوچک نور! یادآور همه‌ی اجداد پاکش، همانند نگاه پیامبران خدا...»

این کتاب را انتشارات قدیانی(کتاب‌های بنفشه) با نقاشی‌های محمد عباسی منتشر کرده است.



۴ آذر

عید سعید غدیر خم

«غدیر خم» برکه‌ای است که در میان راه مکه و مدینه قرار دارد. در آخرین نوبتی که پیامبر اکرم(ص) به زیارت کعبه رفتند، در راه بازگشت، دستور توقف دادند. مسلمانان در منطقه‌ی خم جمع شدند و ایشان جانشین خود را به همه معرفی کردند.
پیامبر(ص) دست حضرت علی(ع) را بالا گرفتند و گفتند: «هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست.»
از آن به بعد، شیعیان جهان ۱۸ ذی‌الحجّه را عید غدیر خم می‌دانند. شیعیان جهان در این روز به شادی می‌پردازند و از بزرگی امام اول خود یاد می‌کنند.

۲۴-۲۵ آذر

تاسوعا و عاشورای حسینی

در ماه محرّم هر سال، شیعیان دنیا در غم حضرت امام حسین(ع) و یاران ایشان سوگواری می‌کنند. امام حسین(ع) و ۷۲ تن از یارانشان، در صحرای کربلا به خاطر دفاع از خوبی‌ها شهید شدند. در این جنگ، دشمنان امام حسین(ع) از هیچ ظلمی خودداری نکردند. آن‌ها آب را بر مسلمانان بستند و حتی فرزند شش ماهه‌ی امام، یعنی حضرت علی‌اصغر را به شهادت رساندند. ما در این روزها، با شرکت در دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی، یاد شهیدان کربلا را گرمی می‌داریم.



خورشید محبت

محمد علی محمدی
تصویرگر: سانا شفق

وقتی که با لبهای تشنه
بر خاک غلتیدی در آن روز
انگار چشم آسمان هم
پر شد ز اشک، از ماتم و سوز

وقتی سکینه آب میخواست
بر چهره اش کردی نگاهی
دیدي که مشک آب خالیست
از سینهات برخاست آهی

وقتی علی اصغرت را
دشمن به تیر خود نشان رفت
انگار خورشید محبت
یکباره از بام جهان رفت

آن روز در دشت شهادت
از خون سرخت، لاله رویید
در آسمان بیکرانه
دیگر نمیخندید خورشید

قطب‌نما چیست؟

اناز قلی‌زاده

کار قطب‌نما چیست؟

قطب‌نما وسیله‌ای برای جهت‌یابی است. اگر در بیابان، جنگل و کوه گم شده باشید، می‌دانید که پیدا کردن راه، سخت است. قطب‌نما به ما شمال، جنوب و شرق و غرب را نشان می‌دهد.

چه چیزی باعث حرکت عقربه‌ی قطب‌نما می‌شود؟

آهن‌ربا وسیله‌ی اصلی به کار رفته در قطب‌نماست. آهن‌ربا به جسم‌های آهنی و آهن‌رباهای دیگر می‌چسبد و آن‌ها را جذب می‌کند. گاهی هم آهن‌رباها همدیگر را دفع (دور) می‌کنند. کره‌ی زمین مانند یک آهن‌ربای بزرگ است و خاصیتی شبیه آهن‌رباهای دیگر دارد. عقربه‌ی قطب‌نما یک آهن‌رباست که در مقابل کره‌ی زمین قرار گرفته است. این آهن‌ربای کوچک، آن قدر می‌چرخد تا در امتداد شمال و جنوب قرار گیرد.

قطب‌نماها

چه استفاده‌هایی دارند؟

از قطب‌نما برای جهت‌یابی در کشتی‌ها و هواپیماها استفاده می‌شود. هم‌چنین در کارهای پژوهشی، صنایع مخابرات، صنایع نظامی و ارتش. در ساختن «قبله‌نما» هم از خاصیت قطب‌نما استفاده می‌شود.



چه‌گونه از قطب‌نما استفاده کنیم؟

عقربه‌ی قطب‌نما می‌چرخد. در صورتی که هیچ نوع آهن‌ربا و آهنی در اطراف آن نباشد، به طرف قطب شمال می‌ایستد. دقت کنید: وجود اشیای آهنی و آهن‌رباهای دیگر باعث انحراف عقربه‌ی قطب‌نما می‌شود. حالا که قطب شمال را پیدا کردیم، اگر رو به قطب شمال بایستیم، پشت ما به سمت قطب جنوب، دست راست ما شرق و دست چپ ما غرب است.



تفاوت قطب‌نما و قبله‌نما چیست؟

قبله‌نما مانند قطب‌نماست. با این تفاوت که قبله‌نما قبله را هم دقیقاً نشان می‌دهد. یعنی جهت شهر مکه و خانه‌ی کعبه را....

آیا قطب‌نماها خراب هم می‌شوند؟

بله... در مقابل عوامل مختلفی، عقربه‌ی قطب‌نما می‌تواند خاصیت آهن‌ربایی‌اش را از دست بدهد و کار نکند. عواملی مثل گرما، ضربه‌ی شدید و این که مدت‌ها کنار آهن‌ربای قوی دیگری قرار داشته باشد.

قطب‌نماها از لحاظ سادگی و پیچیدگی چند نوع هستند؟

ساده‌ترین قطب‌نما، یک آهن‌ربای میله‌ای است که آن را از یک نخ آویزان کرده باشیم. هر چه درجه‌بندی صفحه‌ی قطب‌نما بیشتر باشد، آن قطب‌نما کامل‌تر است.



با تشکر از
دکتر منصور وصالی





همه عاشق ج



گفت که آمده‌ام خواهش کنم یک هفته میزبان پدرم باشید. یعنی توی یکی از اتاق‌های کاخ، از استاد نگهداری کنید. پدر بزرگ، غذای بی‌نمک می‌خورند و مشکل خاصی هم ندارند. ما فقط نگران قُرص‌های قلبشان هستیم. ایشان گاهی وقت‌ها قُرص‌های قلبشان را گم می‌کنند.

- اگر نگران گم شدن قُرص‌ها هستید، می‌توانید آن‌ها را با خودتان ببرید!

آقای همسایه، دستی روی شانهای من گذاشت و گفت که پسر مهربان و باهوشی هستیم... بنابراین، هم می‌توانم کلی مطلب جغرافی از استاد یاد بگیرم و هم از ایشان مراقبت کنم. به شرطی که قُرص‌های قلب استاد همیشه توی جیبم باشد.

پادشاه، سطل نان خیس‌انده را داد دست من و گفت: «اجازه بدهید من عرض کنم... این بچه به اردک‌ها نان می‌دهد، خانم خانه به لاک‌پشت‌ها کاهو می‌دهد، بنده هم به پدر شما قُرص می‌دهم!»

هفته‌ی قبل، من و پادشاه داشتیم به اردک‌ها نان خیس‌انده می‌دادیم. پادشاه گاهی یک حبه سیر لای نان مخفی می‌کرد تا به خورد اردک‌های گرسنه بدهد. چون مدتی بود که سعی می‌کرد به وسیله‌ی سیر، به هر هدفی برسد.

- اگر بتوانم هر روز به یک اردک سیر بدهم، بعد از سه هفته، آن اردک تبدیل به کالباس زنده می‌شود!

همین موقع، آقای همسایه به کاخ آمد تا درباره‌ی پدر پیرش با پادشاه حرف بزند. پدر آقای همسایه، مشهورترین جغرافی‌دان جهان است. او نود و هشت سال سن دارد. متوجه هستید... نود و هشت سال!... در این سن، آدم می‌تواند به هر مردی بگوید: «سلام پسر کوچولوی مامانی!...» (به هر مردی جز خودش!)

- جناب پادشاه، برای خانوادگی ما یک مسافرت فوری پیش آمده... ما باید با هواپیما برویم... اما پدر بزرگ بچه‌ها، توی هواپیما دچار سرگیجه می‌شود.

پادشاه گفت: «من هم از هواپیما و غذاهای مسخره‌اش متنفرم... ناهارش آن قدر کوچک است که همیشه به مهماندار می‌گویم: چه بامزه! ... باز آدامس با طعم کتلت مرغ دارید؟!» آقای همسایه من و منی کرد و گفت: «بله... هواپیما همین‌طور است.»

- کنار غذای هر کس، فقط یک دانه زیتون می‌گذارند!... آن زیتون هم از دست آدم می‌افتد و تا قسمت دم هواپیما، قل می‌خورد!

آقای همسایه گفت: «جناب پادشاه، می‌خواهم خواهش کنم چند روز از پدرم توی کاخ نگهداری کنید... پدر من نود و هشت سال سن دارد... تنها گذاشتن یک پیرمرد نود و هشت ساله توی خانه، خطرناک است.»

- خطرناک؟!... این کار، قتل عمد است!... حالا سفرتان چند روز طول می‌کشد؟!... یعنی کی به صحنه‌ی جنایت بر می‌گردید؟! آقای همسایه گفت که سفرشان یک هفته طول می‌کشد. و



جغرافی‌اند



شهرام شفیعی
تصویرگر: ندا عطیعی



- وقتی نود و هشت سالم بشود، باید موهای سفیدم را به طرف بالا شانه بزنم. باید مورتم مهربان باشد، شال گردن بلند سفید داشته باشم و دست چپم هم بلرزد!

چشم‌های استاد مثل دو تا آبنبات شیرین بود. او کمی نگاه کرد و من چهل و هشت تا خال پیری را روی صورتش شمردم. بعد، او با کف دست، موهایم را به هم زد و گفت: «اسم شما چیه پسر؟»

گفتم: «به من می‌گویند دروازه‌بان... ولی شاید در آینده جغرافی‌دان بشوم!»

استاد چند بار سرش را به عقب و جلو تکان داد و لبخند زد. بعد با تعجب فراوان گفت: «هیچ وقت نفهمیدم چرا تمام مردم دنیا عاشق جغرافی هستند.»

استاد برای بابونه یک مداد تراش زرافه‌ای و برای من یک جفت دستکش دروازه‌بانی آورده بود. من از خوشحالی، یک قطره اشک ریختم... می‌بینید؟... این یک‌دفعه هم نتوانستم بدون آبغوره گرفتن، صاحب یک جفت دستکش دروازه‌بانی نو بشوم!

مادرم گفت: «استاد، واقعاً شما همه‌ی ما را شرم‌نده کردید»
من گفتم: «استاد... شما از کجا می‌دانستید که من دروازه‌بانم؟»

پیرمرد خندید. با خنده‌اش کمی لرزید. بعد

سوراخ‌های دماغ آقای همسایه از شدت ناراحتی گشاد شد. پادشاه گفت که نگهداری از استاد پیر را قبول می‌کند. اما فقط در برابر دو میلیون و نیم پول نقد می‌تواند قرص‌های او را به موقع بدهد و سلامت‌ش را تضمین کند. با شنیدن این حرف، آقای همسایه، تلفن همراهش را درآورد و شماره‌ای گرفت.

- سلام... خسته نباشید... من همان شخصی هستم که شما یک بار پدرم را گروگان گرفته بودید... بله... چه طورید با زحمت‌های ما؟!... شما یک میلیون خواسته بودید تا پدرم را صحیح و سالم روی کامیون هندوانه بگذارید... بله... پدرم را سالم پایین آوردیم... فقط دو تا هندوانه افتاد و شکست... می‌خواستم خواهش کنم دوباره پدرم را گروگان بگیرید... بله... برای یک هفته، یک میلیون اسکناس نو تقدیم می‌کنم!

پادشاه فوراً گوشی را از دست آقای همسایه گرفت و تماس را قطع کرد. بعد سیگاری آتش زد و گفت: «قبول است... به شرطی که دیگر چانه نزنید... یک میلیون برای این‌که پدر بزرگم قرص‌هایش را به موقع بخورد... نیم میلیون هم برای این که به موقع مسواک بزنند!»

- نیم میلیونی در کار نیست... ایشان دندان مصنوعی دارند. هفته‌ای یک بار هم آن را توی ماشین ظرفشویی می‌گذارند!

یک ساعت بعد، استاد توی کاخ بود. با پالتوی تمیز خاکستری، یک شال گردن بلند و با شکوه و کفش‌های واکس خورده‌ی براق... من همان موقع که استاد را دیدم، توی دلم تصمیم مهمی گرفتم:





گفت: « من جغرافی‌دانم...»

یعنی می‌دانم پسرهای دروازه‌بان، دقیقاً در چه نقاطی از کره‌ی زمین قرار دارند!... همین‌طور دخترهای ساکت!»

من دست پیرمرد را گرفتم و به اتاق خودش بردم. بعد، همگی توی آشپزخانه‌ی زن عمو جمع شدیم تا چای بخوریم. پادشاه گفت که فکر نمی‌کنم این مرد تا یک هفته‌ی دیگر زنده بماند. مگر این که روزی بیست حبه سیر تازه بخورد.

گفتم: «روزی بیست حبه سیر؟!... اجازه نمی‌دهد

این کار را بکنید. او جغرافی‌دان است... می‌داند که این همه سیر فقط در کشور چین جا می‌گیرد، نه شکم او!»

بعدش من برای استاد چای زعفرانی بردم. وقتی از اتاقش بیرون آمدم، زن عمو از پشت ستون جلو آمد. گفت که باید مواظب استاد باشی و همه جا دنبالش بروی. و گرنه پادشاه او را با حبه‌های سیر می‌کشد.

زن عمو موقع گفتن این حرف‌ها، با وحشت هُن و هُن می‌کرد. دوست دارید علتش را بگوییم?... پادشاه هر وقت میرفت داروخانه، یواشکی به میمون آقای دکتر سیر می‌داد. آن میمون هنوز هم توی داروخانه است. البته توی یک ظرف بزرگ الکل!

- سبب سیرها را ببر و زیر چمن‌ها دفن کن. توی یک گودال به عمق هشت متر!

- خیالتان راحت باشد زن عمو... نمی‌گذارم بزرگ‌ترین

استاد جغرافی جهان تبدیل به کالباس شود!

یکهو پادشاه از پشت مجسمه‌ی بزرگ پرید بیرون و به زن عمو گفت: «داشتی علیه من توطئه می‌کردی?... چرا زن‌ها نمی‌میرند?... من تا حالا هیچ زنی را ندیده‌ام که مُرده باشد... غیر از مادر خودم!»

ساعت چهار، مادرم قرص استاد را با یک لیوان آب به من داد و گفت تا زمانی‌که از خورده‌شدن قرص مطمئن نشده‌ام، از استاد جدا نشوم... پیرمرد با پیژامه‌ی آبی، روی تخت دراز کشیده بود و کتاب می‌خواند. من قرص و لیوان آب را دادم و خوب نگاه کردم تا ببینم یک

جغرافی‌دان نود و هشت ساله چه طور آب می‌خورد. بعدش، پادشاه آمد و از استاد دعوت کرد با هم روی چمن‌ها راه بروند و حرف بزنند... درباره‌ی این‌که: اگر یک ماشین بنز، سر پیچ جاده، گریه‌ای را له کند، آن بنز توی درّه می‌افتد یا نه؟!

البته پادشاه قبلاً جواب این مسأله را به من گفته بود: اتومبیل بنز، لیز می‌خورد و توی درّه می‌افتد. به شرطی که گربه، موزش را با پوست خورده باشد!

استاد پیر لیخندی زد و به پادشاه گفت: «چشم... به هر حال فعلاً شما پادشاه این کاخ هستید.»

اما من پریدم وسط و گفتم که چند تا سؤال درباره‌ی آتشفشان‌های اندونزی، علفزارهای افریقا و فلات خشک تونس دارم.

- ساکت باش بچه‌ی وقت نشناس!... توی این جاهایی که تو گفتی، هیچ گریه‌ی موز خورده‌ای پیدا نمی‌شود!

بعد از این حمله، پادشاه ادامه داد که من فقط یک قرص به استاد داده‌ام و حق ندارم این همه چیز از او بپرسم.

- استاد، شما هم یادتان باشد که نود و هشت سالتان است.

حرف زدن زیاد برای شما ضرر دارد... همین‌که گاهی برسید توالت کجاست، سهمیه‌تان تمام می‌شود!... اگر زیاد حرف بزنید، بدون تردید می‌میرید!

استاد عینک مطالعه‌اش را برداشت و بحث درباره‌ی آتشفشان‌های اندونزی را شروع کرد. یک ساعت بعد، از من پرسید که خسته شده‌ام یا نه... من گفتم که اصلاً خسته نشده‌ام و به قول معلممان سرا پا گوشم... آن وقت استاد گفت که به علت بزرگی علفزارهای افریقا، برای رفتن به آن‌جا، به دو قرص قلب به عنوان سوخت نیاز داریم!

به این ترتیب، من علاقه‌ی فراوانی به جغرافی نشان دادم. پادشاه هم نتوانست به استاد سیر بدهد. البته زن عمو کمی پودر سیر توی سوپ استاد ریخت. چون سیر، برای پیرمردی که می‌خواهد از دست یک پادشاه بی‌تربیت سیر به دست فرار کند، مفید است!

استاد سر میز شام اعلام کرد که در جوانی، با دست‌های خودش یک کره‌ی جغرافی ساخته است. مشتری‌ها حاضرند این کره را با قیمت زیادی بخرند. اما وصیت می‌کند که بعد از مرگش کره را به من (دروازه بان) بدهند. با شنیدن این حرف، زن عمو پشت میز تکانی خورد. با این حرکت، تمام آشپزخانه لرزید. مادرم هم مرا در مراسم ترحیم استاد، همراه با کره‌ی جغرافی‌ام مجسم کرد. بنابراین گریه‌اش گرفت. بابونه گفت می‌خواهم بروم کارتون تماشا کنم. پدر هم شروع کرد به

خوردن ناخن‌هایش!

صبح روز بعد، همگی با سر و صدای پادشاه بی‌تربیت‌ها، از خواب پریدیم.

- بلند شوید تنبل‌ها... استاد مُرده... کره‌ی جغرافی مال خودمان شد... زود باشید از رختخواب‌هایتان بیایید بیرون... بجنید مفتخورها!

ما با پاهای لرزان خودمان را به راه پله رساندیم. مامان نرده‌ها را دو دستی گرفت و گفت: «من تا حالا مُرده ندیده‌ام.»

بابا یک قدم عقب رفت و گفت: «اشکال ندارد... اگر قول بدهی فقط یک بار نگاه کنی، اجازه داری بی‌نوبت ببینی!»

- خیلی ممنون!

این وسط، زن عموی بیچاره که هیچ سپری برای روبه‌رو شدن با ترس نداشت، تندى رفت و پیشبند آشپزخانه‌اش را بست!... با این کار روحیه‌اش حدود هشتاد درصد بهتر شد!

بله... صحنه‌ی دلخراشی بود... استاد کف اتاق افتاده بود. همه به جز پادشاه در حال جیغ کشیدن و گریه بودند. پادشاه بی‌تربیت، برای پیرمرد نود و هشت ساله‌ای که یک کره‌ی گران قیمت به ارث گذاشته، گریه نمی‌کند. به هر حال، پادشاه گچی را که از قبل آماده کرده بود، از جیبش در آورد. بعد دور تا دور استاد را خط کشید. همان طور که پلیس‌ها، توی فیلم‌های جنایی می‌کشند.

- حالا یک نفر برود به پلیس زنگ بزند... نه... اول به پسر استاد تلفن بزنی تا فوراً کره‌ی جغرافی را با یک بسته بندی مناسب برایش بفرستد... سازنده‌ی این کره، قدیمی‌ترین جغرافی‌دان جهان بود... ما قدر او را می‌دانیم... بنابراین کره‌مان را ارزان نمی‌فروشیم!

همین موقع، استاد چشم‌هایش را مالید و از جا بلند شد. بعد گفت که خیلی خوشحال است. چون مهمی ما صبح زود بیدار شده‌ایم تا با او به ورزش صبحگاهی برویم! پادشاه گفت: «ما را ببخشید استاد... ما کمی هول شده بودیم... خوب، اولین بار است که یک پیرمرد نود و هشت ساله توی خانه‌ی ما می‌میرد!... اگر یادتان باشد، شما مرده بودید!»

- نه جانم... من عادت دارم نصف شب از تخت بیایم پایین و روی زمین بخوابم.

آن روز، دنبال استاد روی چمن‌ها دویدیم و ورزش کردیم. بعد از صبحانه، پادشاه به استاد گفت: «خودتان حساب کنید ببینید چه مدت دیگر زنده‌اید... من می‌دانم شما آدم خسیسی نیستید. پس برای این مدت، کره‌ی جغرافی را به ما امانت بدهید... بعد شما می‌میرید و طبق وصیت شما، آن کره مال ما خواهد بود... یادتان هست که پسران یک بار جاروبرقی ما را امانت گرفت؟!»

با شنیدن این حرف‌ها، مادرم رفت سر یخچال و یک قرص ضد تشنج بالا انداخت. زن عمو هم اردکش را از راه دور پرتاب کرد توی دیگ آب جوش.

استاد دوباره با چشم‌های آبنباتی‌اش نگاهم کرد و گفت: «آقای دروازه‌بان، برویم سراغ قرص قلب و پرسش‌های جغرافی.»

می‌خواهم خیالتان را راحت کنم و بگویم که استاد نمرد. فقط گفت که می‌توانیم با هم یک کره‌ی جغرافی دست‌ساز بسازیم. ما آن کره را پنج روزه تمام کردیم. بعد، پادشاه هم سعی کرد این کار را یاد بگیرد. ولی سر ده دقیقه، حوصله‌اش سر رفت و کره‌اش را با لگد له و لورده کرد. استاد نمی‌دانست چرا همه عاشق جغرافی‌اند. اما من خیلی خوب می‌دانم.



اولین دانشگاه جهان در ایران

علی اکبر زین‌العابدین
تصویرگر: نگین حسین‌زاده

علم بهتر از ثروت و شمشیر است

اولین دانشگاه جهان در سرزمین ایران بر پا شد. نام آن دانشگاه «گندی شاپور» بود. واژه‌ی دانشگاه در آن زمان به کار نمی‌رفت. گندی شاپور حدود هزار و هفتصد سال پیش یعنی در سال ۲۷۲ میلادی تأسیس شد. زمانی که سلسله‌ی ساسانیان بر ایران حکومت می‌کردند.

در این مکان، به غیر از دانشگاه یک بیمارستان هم وجود داشته است. این بیمارستان، در زمان خود، بهترین بود. بسیاری از بیماران، برای درمان، از سرزمین‌های دیگر به آنجا می‌رفتند. در آن زمان، بزرگترین کتابخانه‌ی جهان هم در گندی شاپور بود. در گندی شاپور، پزشکی، داروشناسی، ستاره‌شناسی، فلسفه، دامپزشکی، گیاه‌شناسی و ریاضیات تدریس می‌شد. شکوفایی علم پزشکی در گندی شاپور به حدی بود که در آن زمان، عده‌ای به تحقیق درباره‌ی بیماری‌های دریاوردان مشغول بودند.

بر سر در گندی شاپور، نوشته شده بود: «علم بهتر از ثروت و شمشیر است.»

استادان و دانشجویان گندی شاپور، فقط ایرانی‌ها نبودند. هندی‌ها، یونانی‌ها و مصری‌ها نیز در آنجا فعالیت می‌کردند. این دانشگاه تا حدود هفتصد سال به کار خود ادامه داد. امروزه ویرانه‌هایی از آن بنای زیبا، در روستایی به نام «شاه‌آباد» در استان خوزستان باقی مانده است.



میمون

گروهی از پزشکان سرزمین‌های خارجی در حال بازدید از بیمارستان گندی شاپور هستند. «بختیشوع» رییس بیمارستان توضیح می‌دهد: این بیمارستان سه بخش اصلی دارد: بخش عمومی، بخش جراحی و بخش چشم پزشکی. ناگهان به اتاقی می‌رسند که استادی بالا سر تختی ایستاده و دانشجویان به حرف‌های او گوش می‌دهند. پزشکان خارجی، روی تخت میمونی را می‌بینند که استاد در حال جراحی آن است. بختیشوع می‌گوید: «این‌جا به جای بدن انسان، از بدن میمون برای آموزش استفاده می‌کنیم.»



می‌توانید پیوشید!

«شاپور دوّم» روی تخت خود لم داده است. دو نفر او را باد می‌زنند. دانشمندان و استادان گندی شاپور دور تا دور نشسته‌اند. بعضی از آن‌ها کتاب‌های بزرگی زیر بغل دارند. یک دانشمند یونانی در جای مخصوص قرار گرفته و کمی اضطراب دارد. هر بار که آب دهانش را قورت می‌دهد، صدایش طوری است که انگار یک سطل آب را در چاهی خالی می‌کند!

پادشاه دستور می‌دهد: «شروع کنید.»

استادان هر کدام سخت‌ترین سؤال‌ها را از او می‌پرسند. دانشمند یونانی باید پاسخ‌های دقیقی به این سؤال‌ها بدهد. پس از چند ساعت، به او اعلام می‌شود که در امتحان قبول شده و می‌تواند از این به بعد در گندی‌شاپور تدریس کند. شاپور دوّم اجازه می‌دهد که او لباس ویژه‌ی استادی را بپوشد.



به مناسبت عید غدیر خم

آیه و انگشتر

داستانی از زندگی حضرت علی(ع)

نوشته‌ی نقی سلیمانی
تصویرگر: علی محمدی

عبدالله و گروهی از یهودیان نزد پیامبر آمدند. چهره‌ها در هم رفته و غمگین بود. مدتی قبل، عبدالله یهودی، مسلمان شده بود. بعد هم بقیه‌ی یهودیان را به اسلام دعوت کرده بود.

عبدالله گفت: «ای پیامبر خدا! ما از خویشان خود رانده شده‌ایم. آن‌ها قسم خورده‌اند که با ما نشست و برخاست نکنند و سخن نگویند.»

عبدالله و همراهانش چاره‌ای از پیامبر خواستند. پیامبر از آن‌ها در اندوه فرو رفت و با آن‌ها همدردی کرد. در این زمان، حال پیامبر دیگرگون شد. و این آیه بر او فرود آمد: جز این نیست که دوست شما خداست و رسول او و مؤمنانی که پیوسته نماز می‌خوانند و هم‌چنان که در رکوع هستند، بخشش می‌کنند.*

قلب پیامبر با شنیدن این آیه شاد شد و لبخند به صورتش نشست. آیه را برای جمع خواند. همه شاد شدند و خندیدند. آن‌ها جز خدا چه می‌خواستند؟





پیامبر خواست آن کسی را که در رکوع بخشش کرده است، پیدا کند. چه کسی بود که در حال رکوع، بخشش می کرد و این قدر در نظر خداوند عزیز بود؟ پیامبر به سوی مسجد راه افتاد و عبدالله و گروهش هم دنبال او. آن‌ها وارد مسجد شدند. پیامبر مردم را در حال نماز دید. بعضی‌ها در حال قیام، برخی در حال رکوع و گروهی هم به سجده رفته بودند. پیرمردی فقیر با شادی خدا را شکر می کرد و از مسجد خارج می شد.

پیرمرد با دیدن پیامبر گفت: «ای پیامبر خدا، پروردگار از مؤمنان راضی باشد.» پیامبر از او پرسید: «آیا کسی به تو چیزی بخشید؟»

پیرمرد گفت: «باید قصه‌ام را از اول برای شما بگویم. من و خانواده‌ام چند روز بود که گرسنه بودیم. هر جا رفتم کاری به من نمی دادند. دیگر از غم و خستگی، نمی دانستم چه کنم. گفتم: خدایا! چه کار کنم؟... خدایا ما گرسنه هستیم. راهی به ما نشان بده. مثل این که خدا مرا به سوی مسجد هدایت کرده بود. چون همان موقع چشمم به مسجد افتاد و داخل شدم.

نزدیک هر نمازخوانی که رفتم، مشغول کار خود بود. دیگر نمی دانستم چه کنم. نزدیک بود از غم و ناتوانی غش کنم. آهی کشیدم و این بار به مرد جوانی رسیدم که مشغول نماز بود. با این که تمام توجه مرد جوان به خدا بود، صدای «آه» مرا شنید.

جوان به رکوع رفت و در همان حال به من اشاره کرد که انگشترش را از انگشتش در آورم. مرد جوان در حال رکوع بود و مرتب خدا را با گفتن سبحان الله، تسبیح می کرد. او آن قدر در رکوع ماند که من انگشتر را از انگشتش در آوردم.»

پیامبر به آن جوان بخشنده نگاه کرد. او کسی نبود جز **علی پسر ابوطالب**. آن گاه پیامبر به عبدالله فرمود: «بروید از میان مسلمانان برای خود دوستانی انتخاب کنید.»



* سوره‌ی مائده، آیه‌های ۵۵ و ۵۶

ستاره‌ها



اگر در منطقه‌ای با آسمان بدون ابر و غبار زندگی کنید، می‌توانید هر شب حدود ۲۵۰۰ ستاره را در آسمان ببینید؛ آن هم بدون هیچ وسیله‌ی خاصی. این تعداد ستاره، تنها بخش بسیار کمی از بزرگی فضا را نشان می‌دهد.

راستی، چرا با وجود این همه ستاره، شب‌ها آسمان، تاریک است؟

نزدیک‌ترین ستاره به ما، خورشید نام دارد که ۱۵۰ میلیون کیلومتر با زمین فاصله دارد. نور خورشید بعد از حدود هشت دقیقه به زمین می‌رسد. نور ستاره‌ی بعدی چهار سال در راه است تا به زمین برسد. ستارگانی هستند که برای رسیدن نورشان به چشم‌ما میلیون‌ها سال وقت لازم است! گاهی پیش می‌آید که ستاره‌ای نابود می‌شود. یعنی ما دیگر نور آن را نمی‌بینیم. بسیاری از ستاره‌هایی هم که نورشان تازه امشب به ما می‌رسد، سال‌ها قبل نابود شده‌اند. البته نباید نگران باشیم که آسمان ما بی‌ستاره شود. چون ستارگان تازه‌ای به وجود می‌آیند.

اگر هر ستاره
به اندازه‌ی یک دانه
شن بود، می‌شد، این ستاره‌ها را
به جای تمام شن‌های ساحلی دریاها ریخت.



کهکشان ما: راه شیری



منظومه ی شمسی

در هر کهکشان تقریباً صد میلیارد ستاره وجود دارد. ما تا امروز به وجود صد میلیارد کهکشان در فضا پی برده ایم. با یک حساب ساده می توان حدس زد که تعداد ستارگان این کهکشان ها چندتا است. کافی است جلویک، ۲۲ تا صفر بگذارید!

۱۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰

کهکشان

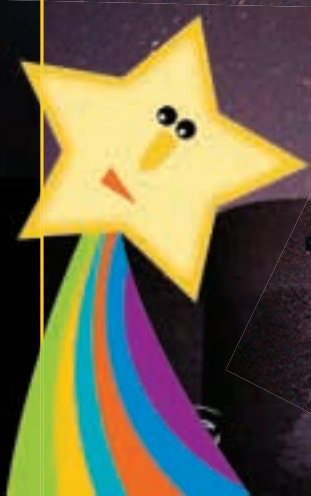
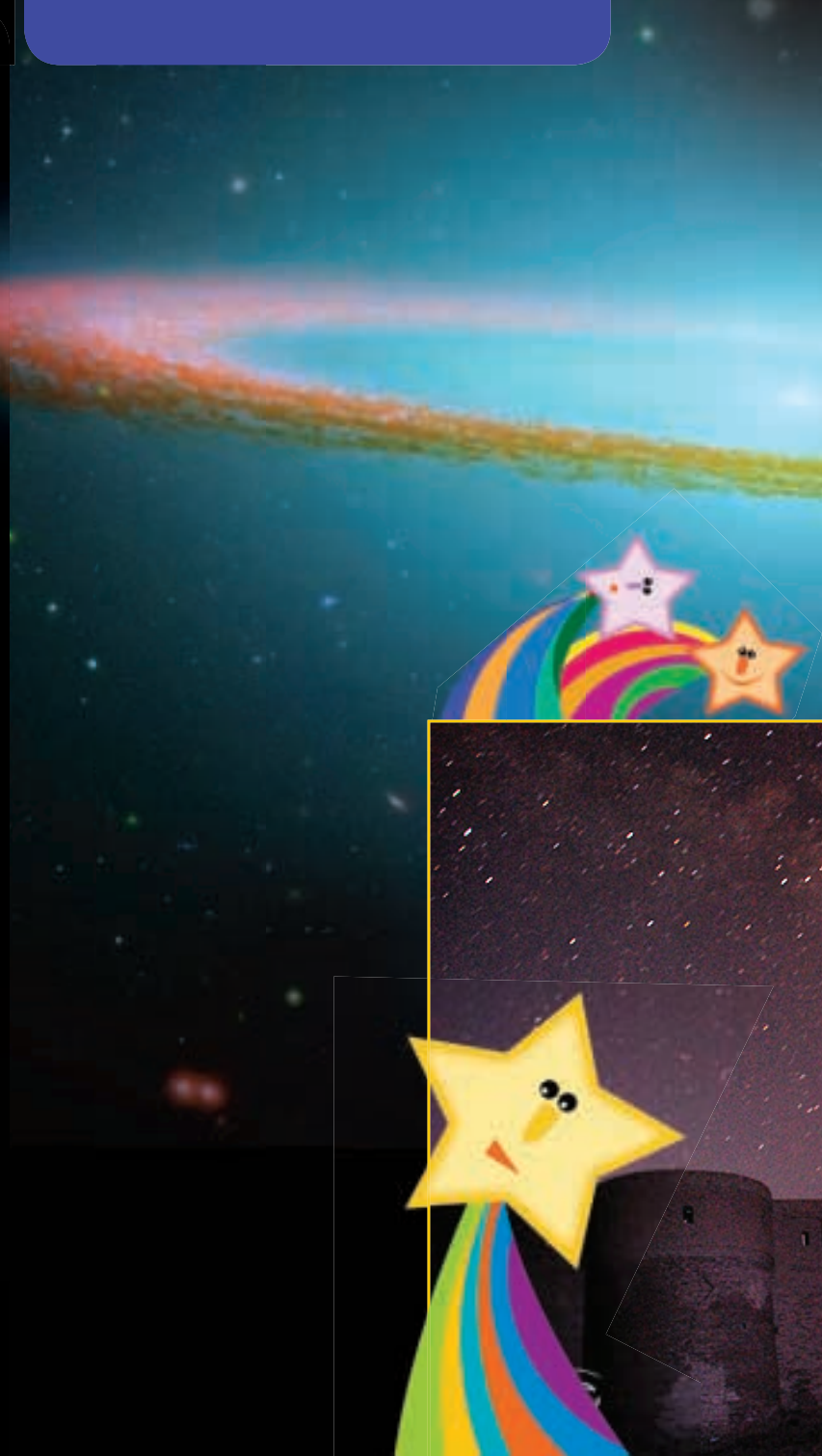
مهدی قزل ارسلان

کهکشان ها از همسایه شدن تعداد زیادی ستاره، سیاره، سیارک ها و گازهای بین ستاره ای به وجود آمده اند. زمین ما در منظومه ی شمسی جای دارد. منظومه ی شمسی هم در یک کهکشان قرار گرفته است. کهکشانی به نام «راه شیری».

بعضی از کهکشان ها بزرگند و بعضی از کهکشان ها کوچک تر... مثلاً همین کهکشان راه شیری یک کهکشان بزرگ است. آن قدر بزرگ که مثلاً اگر بخواهیم از زمین با یک نفر در مرکز کهکشان تلفنی صحبت کنیم ۳۰۰۰۰ سال طول می کشد تا صدای ما به او برسد!

تعداد ستاره های کهکشان راه شیری خیلی زیاد است. آن قدر زیاد که اگر ستاره هایش را بین تمام مردم روی زمین (۷ میلیارد نفر) تقسیم کنیم به هر نفر ۲۰۰ ستاره می رسد!!!

کهکشان ها هم شکل های گوناگونی دارند. مثلاً مارپیچی، بیضوی و نامنظم... راه شیری نمونه ای از یک کهکشان مارپیچی است. در تصویر، محل قرار گرفتن منظومه ی شمسی را در این کهکشان می بینید.



آلرژی چیست؟

سربازهای بدن ما، کار محافظت از ما را با دقت انجام می‌دهند. این سربازها، با اجسام یا مواد مزاحمی که وارد بدن ما شده باشند، می‌جنگند. اما گاهی این سربازهای دلسوز، در کارشان اشتباه می‌کنند!

آلرژی یکی از اشتباهات این سربازان همیشه بیدار است. گاهی غریبه‌هایی که از مرزهای دفاعی بدن ما می‌گذرند، برای بدن ما خطرناک نیستند. مثلاً در فصل بهار، گرده‌های گل در هوا پراکنده می‌شوند و ممکن است موقع نفس کشیدن وارد بینی شما شوند. این گرده‌ها هیچ خطری برای ما ندارند. موهای ریز داخل بینی ما می‌تواند آن‌ها را با حرکتی جارو مانند، بیرون بفرستند. اما سربازهای بخش شناسایی بدن، آن‌ها را یک خطر جدی به حساب می‌آورند. بدن در وضعیت «آماده باش» قرار می‌گیرد و سربازهای ارتش بدن ما، پاسخ‌های دفاعی می‌دهند. آلرژی همان پاسخ شدید ما به مواد آلرژی‌زایی است که وارد بدن شده‌اند.

مواد آلرژی‌زا

مواد آلرژی‌زا همان غریبه‌های بی‌خطری هستند که از سدهای دفاعی بدن ما عبور کرده‌اند. یعنی از راه پوست، نفس کشیدن یا خوردن و آشامیدن وارد این منطقه شده‌اند. ماده‌ی آلرژی‌زا، برای بعضی افراد ممکن است یک نوع پارچه‌ی خاص باشد، که پوست را قرمز و متورم می‌کند. برای بعضی دیگر، ممکن است گرده‌ی گل آلرژی‌زا باشد و آن‌ها در طول فصل بهار آب‌ریزش بینی و عطسه داشته باشند. بعضی دیگر از افراد ممکن است با خوردن یک ماده‌ی غذایی، مثل شیر گاو، تخم مرغ یا گوجه‌فرنگی، دچار خارش گلو یا سرفه یا حالت تهوع و اسهال شوند.

ارتش درون ما، برای حفاظت، سعی می‌کند ماده‌ی آلرژی‌زا را از بدن بیرون کند. برای این کار، معمولاً از همان راهی استفاده می‌کند که آن ماده وارد بدن شده است. مثلاً کسی به تخم‌مرغ آلرژی دارد، اگر تخم‌مرغ بخورد، احساس تهوع می‌کند و غذایی را که خورده، بالا می‌آورد.

درباره‌ی
آلرژی
بدانیم

مرضیه عقدایی

دروغ

چه طور با آلرژی زندگی کنیم؟

آلرژی واگیردار نیست. به خاطر این که چند نفر از همکلاسی‌های شما آلرژی دارند، شما به آلرژی مبتلا نمی‌شوید. بعضی آلرژی‌ها فقط در دوران کودکی خودشان را نشان می‌دهند و در بزرگسالی دیگر دیده نمی‌شوند. بدترین خبر برای آن‌ها که آلرژی دارند این است که بعضی از آلرژی‌ها معمولاً در تمام عمر همراه شما هستند... مثلاً کسانی که آلرژی‌های فصلی دارند، هر سال پاییز یا بهار، بدون این که سرما خورده باشند، علامت‌هایی مثل عطسه و آب ریزش بینی را نشان می‌دهند. یا کسانی که به یک ماده‌ی غذایی آلرژی دارند، با خوردن آن ماده در هر غذایی که باشد، دچار ناراحتی و مشکلات می‌شوند. آلرژی‌ها معمولاً خطرناک نیستند. اما علامت‌های شدید آلرژی را باید جدی بگیریم. بهترین راه برای این که از دست آلرژی و علامت‌هایش خلاص شویم، آن است که از مواد آلرژی‌زا فاصله بگیریم. ماده‌ی غذایی آلرژی‌زا را نخوریم، لباسی نپوشیم که به پارچه‌اش حساسیت داریم و... به این می‌گویند: دوری و دوستی!

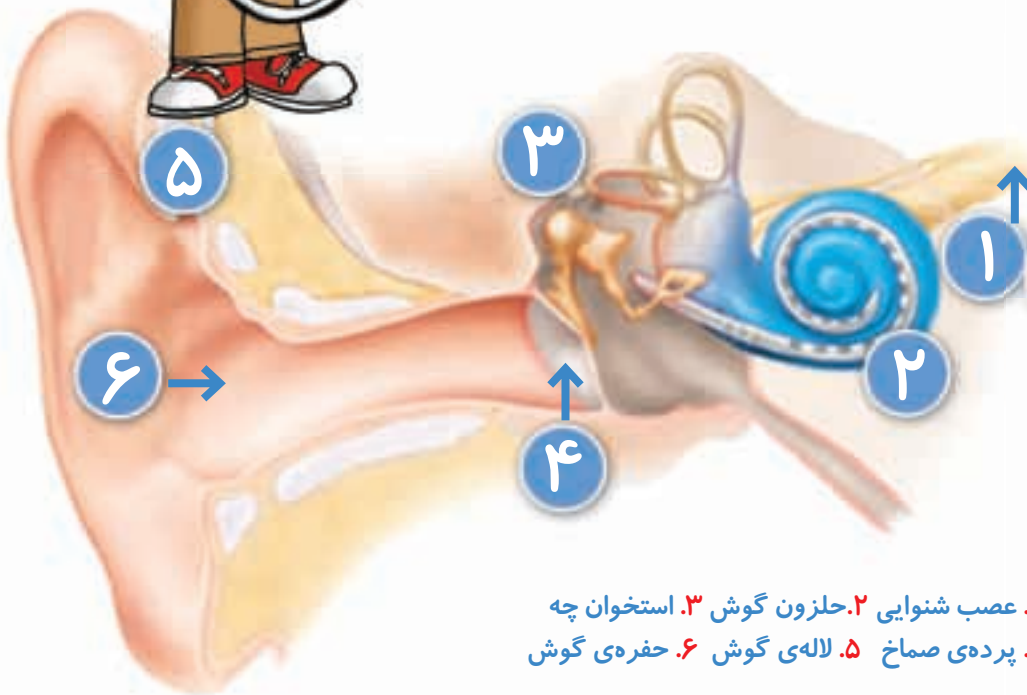


گوش

آن روز نوبت بچه‌های کلاس ما بود تا هم گوش‌هایشان معاینه شود و هم چیزهایی درباره‌ی مراقبت از گوش یاد بگیرند.



ساختمان گوش از سه قسمت تشکیل شده است: گوش خارجی، گوش میانی و گوش داخلی. گوش خارجی شامل لاله‌ی گوش - مجرای گوش و پرده‌ی صماخ است. ما فعلاً با گوش خارجی کار داریم. چون عفونت گوش خارجی، ناراحتی شایع در بین بچه‌هاست. گوش درد در حقیقت عفونت بخشی از مجراهای تنفسی است. گوش ما به بینی و حلق راه دارد. ویروس‌ها و میکروب‌هایی که تولید عفونت گوش می‌کنند از این راه‌ها وارد گوش می‌شوند.



۱. عصب شنوایی ۲. حلزون گوش ۳. استخوان چه
۴. پرده‌ی صماخ ۵. لاله‌ی گوش ۶. حفره‌ی گوش



• خارش گوش

- درد خفیف تا متوسطی که با حرکت دادن نرمه‌ی گوش بیشتر می‌شود...
- در این نوع عفونت، بیمار احساس می‌کند گوش‌هایش پر شده و کم شنوا شده است.
- گاهی گوش ترشحات چرکی تولید می‌کند و بیمار تب دارد.

چه گونه می‌توان فهمید کسی مبتلا به عفونت گوش خارجی شده است؟!



بله ... حتماً جالب است بدانید که نام دیگر این بیماری « گوش شناگران» است. زیرا بیشتر در شناگران که گوششان زیاد مرطوب می‌ماند دیده می‌شود. ولی این مشکل گاهی با دوش گرفتن هم ایجاد می‌شود. البته آب کلردار استخر باعث خشک شدن مجرای گوش می‌شود. به همین دلیل باکتری‌ها و قارچ‌ها خیلی راحت‌تر وارد گوش می‌شوند. وجود کمی موم طبیعی گوش (همان ماده‌ی زرد رنگ و چسبنده که شما سعی می‌کنید

پاکش کنید) مفید است. پس نباید آن را پاک کنیم. تعجب کردید، نه؟!



بچه‌ها آن روز دربارهی گوش‌پاکن هم چیزهایی فهمیدند: استفاده از گوش‌پاک‌کن، باعث تحریک پوست گوش و فرو رفتن موم طبیعی به داخل آن می‌شود. این کار باعث عفونت گوش هم می‌شود. ایمن‌ترین وسیله برای خشک کردن گوش، استفاده از سشوار با حرارت خیلی کم است.

آقای دکتر، ما از شما که برمی‌گردیم همین علائم را داریم!



اتوسکوپ می‌تواند گوش خارجی و پرده‌ی گوش را معاینه کند. این دستگاه تغییرات پرده‌ی گوش را به پزشک نشان می‌دهد.



••• با تشکر از

دکتر احمد اسماعیلی نراقی

دانش آموز
۱۳۸۹
شماره‌ی ۳

تکواندو

سمیه قلیزاده



تکواندو چیست؟

تکواندو هنری رزمی و ورزشی است. این ورزش، روش دفاع شخصی را به هنرجو آموزش می‌دهد. تکواندو به هنرجویان یاد می‌دهد که چه‌گونه از دست‌ها و پاهاى خود برای دفاع کردن استفاده کنند. کلمه‌ی تکواندو هم به همین معنی است. تکواندو یک ورزش رزمی کره‌ای است و یکی از مسابقه‌های المپیک به حساب می‌آید.

سرگذشت تکواندو در جهان

این رشته از ورزش‌های سنتی کشور کره است. نقاشی‌های برجا مانده در کره‌ی شمالی، نشان می‌دهد عمر این ورزش حدود دو هزار سال است.

تکواندو در ایران

تکواندو در سال ۱۳۴۹ برای آموزش به نیروهای ویژه هوابرد ارتش ایران، انتخاب شد. بعد از آن بود که افراد غیر نظامی هم در ایران به این رشته پرداختند.

زمین و زمان بازی

مسابقه در سه بخش سه دقیقه‌ای با یک استراحت یک دقیقه‌ای بین بخش‌ها، انجام می‌شود. بر اساس مدّت شرکت در جلسات آموزشی و یادگیری آن، به هنرجویان کمربندهایی از رنگ‌های زرد، سبز، آبی، قرمز و مشکی داده می‌شود. کمربند مشکی از «دان یک» تا «دان ده» درجه‌بندی شده است.



تکواندوی نوجوانان ایران

در ایران، نونهالان و نوجوانان بسیاری در لیگ‌های قهرمانی این رشته شرکت می‌کنند و تیم نوجوانان ایران حتی سابقه‌ی قهرمانی جهانی دارد.

بخش‌های تکواندو

تکواندو از دو بخش «مهارت‌های مبارزه‌ای» و «فرم» تشکیل شده است. مهارت‌های مبارزه‌ای شامل مشت‌زدن، لگد زدن‌های مختلف، حرکات پا، دفاع و حرکات فریبنده است. فرم، مجموعه‌ای از حرکات شامل ایستادن و جابه‌جایی به همراه حرکات زیبایی دست و پا است.



قهرمان تکواندوی ایران

هادی ساعی متولد ۱۳۵۵ قهرمان جهان و المپیک است. او تمرین تکواندو را از هفت سالگی آغاز کرد. او از رده‌ی سنی نوجوانان تا بزرگ‌سالان در تیم ملی حضور داشته است. ساعی برنده‌ی مدال برنز المپیک سیدنی، مدال طلای المپیک آتن و مدال طلای المپیک پکن است. او در سال ۱۳۸۲ پس از زمین لرزه‌ی بم، مدال‌های خود را برای کمک به زلزله‌زدگان این شهر اهدا کرد.

با تشکر از
اسماعیل بهرامی
و حمیدرضا حبیبی

رانده‌ی سرویس ما
یک مرد چاق و خنده روست
یک بسته بادام درشت
هر روز توی جیب اوست

تا مدرسه، هر روز او
ما را شتابان می‌برد
از این خیابان شلوغ
تا آن خیابان می‌برد

او با موبایلش توی راه
هر روز صحبت می‌کند
گاهی نگاهی رو به ما
گاهی به ساعت می‌کند

هم شعر می‌خواند بلند
هم می‌زند با سوت، ساز!
هر وقت دیرش می‌شود
پا می‌گذارد روی گاز

امروز امّا یک پلیس
آمد به ماشین ایست داد
آقای راننده کمی
جا خورد و در جا ایستاد

آقا پلیسه گفت: تو
قانون نمی‌دانی درست
این هم سزای کار تو
برگ جریمه مال توست!

برگ جیب

شاهین رهنما
تصویرگر: عاطفه ملکی جو

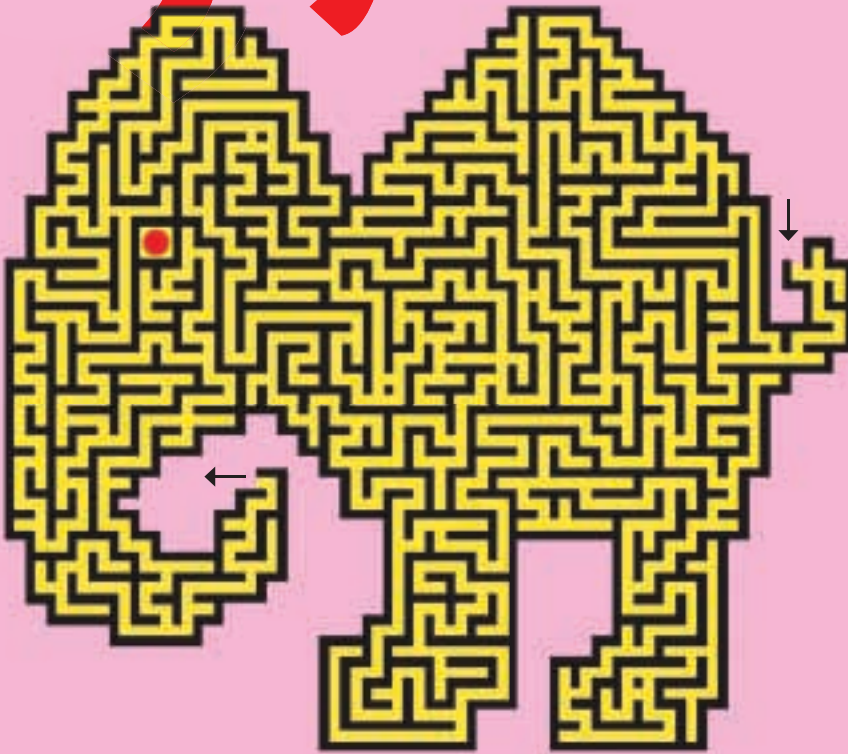
سرگرمی

سید رسول میردامادی



چیستان

۱. آن چیست که گرگ دو تا دارد و سگ یکی؟
۲. آن چیست: لباس سیاهی به تنش، کلاه سبزی به سرش؟
۳. بدیدم در دهان دوست چیزی بگفتم چیست؟ گفتا این چنین او دو حرف اوّل آن، اوّل کاه دو حرف آخرش، پایان آهو



جدول ریاضی

$$\square - 5 = 4$$

$$6 \div 3 = \square$$

$$7 + 1 = \square$$

رقم‌های یک تا نه را طوری در خانه‌های خالی قرار دهید که حاصل، درست باشد.

جدول اعداد

رقم‌های یک تا شش را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم فقط یک بار در سطرها، ستون‌ها و بخش‌های دو در سه دیده شود. البته از هر رقم، فقط یک بار استفاده کنید.

۲	۴			۳	۶
	۶	۱	۴	۵	
		۲	۵	۶	
			۲	۱	
			۳	۴	
۱	۳	۴		۲	

آب را بشناسیم

آزمایش با آب

بعضی وقت‌ها کارهای ساده را به «آب خوردن» تشبیه می‌کنیم. اما دانشمندان سال‌ها زحمت می‌کشند تا با رفتار آب در شرایط مختلف آشنا شوند. در این جا با سه آزمایش کوچک، کمی با ویژگی‌های آب آشنا می‌شویم.



یخ سفید و یخ شفاف

آب یخ زده شفاف است. اما حباب‌های هوا یخ را سفید می‌کند. یخ شفاف، خیلی رویایی و زیباست!...

دوست دارید یک قالب یخ کاملاً شفاف بسازید؟

هر کدام از خانه‌های قالب یخ‌ساز را با چیزهای مختلفی مثل آب خیلی داغ (از شیر آب)، آب سرد (از شیر آب)، آب مقطر، آب شور و روغن پر کنید. یک جدول راهنما رسم کنید که نشان بدهد هر کدام از خانه‌های قالب‌تان را با چه چیزی پر کرده‌اید. با این کار دچار اشتباه نمی‌شوید.

قالب یخ‌ساز را یک شب در فریزر بگذارید. کدام یک از مکعب‌های یخ شفاف‌تر است؟

نمک و آب

یک قالب یخ‌ساز (مخصوص یخچال) را از آب پر کنید. به هر کدام از خانه‌های قالب، مقدار متفاوتی نمک اضافه کنید؛ مثلاً از چندین دانه تا یک قاشق غذاخوری پر از نمک... حالا قالب را داخل فریزر قرار دهید. آب کدام یک از خانه‌ها زودتر یخ می‌زند؟ کدام دیرتر یخ می‌زند؟ و کدام یک اصلاً یخ نمی‌زند؟



آب گرم و آب سرد

با استفاده از قطره چکان، یک قطره رنگ قرمز خوراکی را در لیوان آب داغ بریزید. یک قطره رنگ آبی خوراکی هم در یک لیوان آب سرد بریزید. حالا یک لیوان پلاستیکی شفاف بردارید. نیمی از آب گرم رنگی و نیمی از آب سرد را در آن بریزید.

چه اتفاقی می‌افتد؟

اگر اول آب سرد را در لیوان بریزید و سپس آب گرم را، چه اتفاقی می‌افتد؟

قوانین خانه‌ی ما

بِهجت بشیری
تصویرگر: طاهر شعبانی



در خانه‌ی ما قانون‌هایی هست: این که هر چه
مادرم درست می‌کند بخوریم، ظرف غذاپان را
خودمان به آشپزخانه ببریم، وقتی که پدر یا
مادر دارند حرف می‌زنند وسط حرف آن‌ها
نپریم و فیلم ترسناک نبینیم!

زهرا شکیب‌مهر



بدون این که کسی بداند، من قوانین زیادی
برای خودم گذاشتم. مثلاً هر روز باید ۱۵ صفحه
کتاب بخوانم. یا همیشه سر ساعت هشت شب، مسق‌هایم را به پایان برسانم و کیفم
را آماده کنم. قانون به آدم آرامش می‌دهد.



ثمر دوازده امامی

توی خانه‌ی ما، مادر بیچاره‌ی من باید شب تا صبح به خاطر خواهر
کوچولویم بیدار بماند. این قانون خوبی نیست و باید عوض شود!

روژان صائبی



قوانین خانه‌ی ما زیاد هم سخت نیست؛ چون که همه‌ی کارها
را با هم انجام می‌دهیم.

دلارام درودگریان



وظیفه‌ی من در خانه درس خواندن است. من برای
خودم قانون پرفسور شدن را گذاشتم و عاشق این قانون هستم.
مهديه اسکندری



خوردن یک لیوان شیر قبل از خواب،
قانون مادرم است. خوردن یک
بستنی در روزهای تابستان هم
قانون من است که خیلی هم
قانون خوبی است!

کیمیا بصیر



اگر من نره‌ی ریاضی زیر ۱۸ بگیرم، باید یک هفته ظرف‌های
کثیف را بشویم. این قانون خانه‌مان است.

آتنا علوی



آینه ای بنویسیم

حسین شاهوردی

ورزشی برای چشم و مغز

- چیزهایی که لازم داریم:
- آینه‌ی پایه‌دار
- کاغذ
- خودکار یا مداد
- مقوای بزرگ
- چند کتاب



نوشتن معکوس (وارونه)

چشم‌ها و مغز ما به نوشتن کلمات به صورت عادی عادت کرده‌اند. بنابراین دیدن و نوشتن به صورت معکوس باعث می‌شود نوشتن کلمات (حتی اسم خودتان) مشکل باشد. آینه نوشته‌ی شما را به صورت معکوس بازتاب می‌دهد. بنابراین همه چیز وارونه به نظر می‌آید.



۱

دو ردیف کتاب به ارتفاع مساوی درست کنید. یک صفحه کاغذ بین این دو ردیف کتاب قرار دهید.



۲

آینه را پشت کاغذ بر روی پایه‌اش قرار دهید.



۳

حالا قطعه‌ای مقوای بزرگ بر روی دو ردیف کتاب قرار دهید. (مطابق شکل)

۴

طوری بنشینید که کاغذ را فقط در آینه ببینید. حالا سعی کنید که بدون نگاه کردن

به کاغذ و با دیدن آینه، اسم خودتان را روی کاغذ بنویسید. این کار به نظرتان سخت می‌آید؟... چه احساسی دارید؟



پریسا حیدری
تصویرگر:
محمود مختاری



همبرگر سبزی

مواد لازم:

- ◆ کرفس رنده شده
- ◆ هویج رنده شده
- ◆ سیبزمینی
- ◆ جعفری خرد شده
- ◆ تخم مرغ
- ◆ پیاز رنده شده
- ◆ آرد سوخاری
- ◆ سیر رنده شده
- ◆ نمک، زردچوبه، فلفل و روغن به اندازه‌ی لازم
- ◆ نصف لیوان
- ◆ نصف لیوان
- ◆ دو عدد (متوسط)
- ◆ دو قاشق غذاخوری
- ◆ دو عدد
- ◆ یک عدد
- ◆ چهار قاشق سوپ‌خوری
- ◆ دو حبه

طرز تهیه: البته با کمک بزرگترها!

- ۱ سیبزمینی‌ها را بشویید، پوست بگیرید و تکه تکه کنید. بعد آن را در قابلمه بریزید و نمک بزنید. روی سیبزمینی‌ها آب بریزید و تا زمانی که نرم و مغز پخت شوند، بپزید. بعد سیبزمینی‌ها را از آب خارج کنید و بکویید.
- ۲ کرفس و هویج پوست گرفته را رنده کنید. پیاز را هم بعد از پوست کندن، رنده کنید. حالا تمام این مواد را به سیبزمینی‌های کوبیده اضافه کنید. پیازچه و نمک و فلفل را هم اضافه کنید.
- ۳ تخم مرغ را آنقدر بزنید تا کف کند. سپس آن را با مقداری نمک به سیبزمینی اضافه کنید. سیر پوست کنده را رنده کنید و به مخلوط اضافه کنید.
- ۴ کل مواد را کاملاً مخلوط کنید. حالا آرد سوخاری را به میزانی که مواد به دستتان نچسبد اضافه کنید.
- ۵ مخلوط رابه دایره‌های ضخیم به شکل همبرگر تقسیم کنید.
- ۶ برگ‌ها را در روغن بگذارید و شعله را کم کنید. بگذارید هر طرف آن‌ها خوب سرخ شود.

تخم مرغ تازه

وقتی تخم مرغ تازه را می‌شکنید، زرده‌اش به شکل گنبدی در وسط و سفیده‌اش دور زرده است. هر چه تخم مرغ مانده‌تر باشد، زرده پخش و تخت‌تر می‌شود.

چه مدت

می‌توان تخم مرغ را نگاه داشت؟

تخم مرغ تازه را می‌توان در جای مخصوص خودش در یخچال، یک تا دو ماه نگاه داشت.

بهترین

محل نگهداری تخم مرغ؟

تخم مرغ را باید در طبقات یخچال و در محفظه‌های مخصوص خودشان نگهداری کرد.

خاصیت‌های تخم مرغ

تخم مرغ دارای املاح، ویتامین‌ها و پروتئین است. بنابراین خوردن آن برای همگی ما مفید است.

طراحی پرنده‌گان

سپیده فتحي

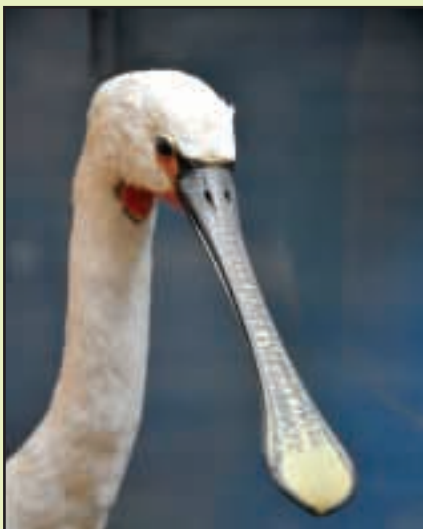


۱ به این پرنده‌ها نگاه کن. چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در آن‌ها می‌بینی؟



۲ برای کشیدن پرنده، بهتر است از نیم‌رخ آن و از قسمت سر شروع کنی.

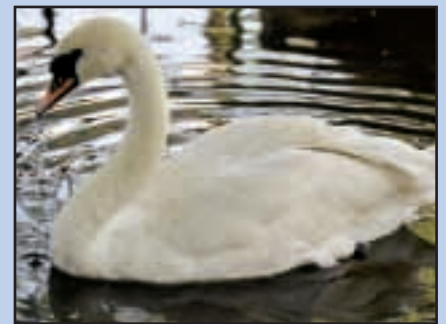
۳ سر پرنده‌ها با هم متفاوت است. بعضی گرد و بعضی بیضی شکل و گاهی تقریباً به شکل مربع است. حالا سر پرنده‌ی خود را بکش.



۴ منقار این اردک نوک قاشقی را می‌بینی؟... درست شبیه یک قاشق است... منقار این فلامینگو هم واقعا زیباست.



۵ گردن پرنده‌ها هم متفاوت است. ممکن است بلند یا کوتاه باشد.



۶ با دیدن تنه و بال‌های پرنده‌ها متوجه می‌شوی که شکل‌های مختلفی دارند. حالا شکل بدن پرنده‌ها را در فکرت ساده کن. یعنی آن‌ها را شبیه به یک شکل هندسی مثل دایره، بیضی، مستطیل یا... در نظر بگیر.



۷ دم پرنده چه بلند باشد چه کوتاه، زیبایی پرنده را چند برابر می‌کند.

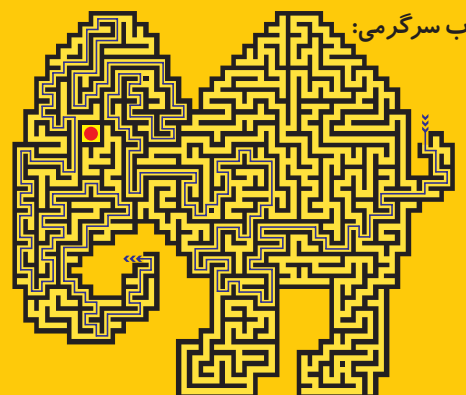
- جواب چیستان‌ها
۱. حرف گ
 ۲. بادمجان
 ۳. کاهو

$$9 - 5 = 4$$

$$6 \div 3 = 2$$

$$7 + 1 = 8$$

۲	۴	۵	۱	۳	۶
۳	۶	۱	۴	۵	۲
۴	۱	۲	۵	۶	۳
۶	۵	۳	۲	۱	۴
۵	۲	۶	۳	۴	۱
۱	۳	۴	۶	۲	۵



جواب سرگرمی:



جبرئیل همواره مرا به مسواک زدن
سفارش می‌کرد. تا جایی که گمان کردم
آن را واجب خواهد ساخت.
پیامبر اکرم(ص)

اعظم اسلامی

مسواک



هر مسواک چه قدر عمر می‌کند؟

■ عمر مفید مسواک بستگی به استحکام آن دارد. یک راه خوب برای تشخیص عمر مسواکمان این است که ببینید موهای مسواک صاف و موازی هستند یا نه؟... اگر موهای مسواکمان به خارج یا داخل مسواک برگشته و کج شده باشد، باید عوض کنید.

چه گونه یک مسواک خوب بخریم؟

■ اندازه‌ی یک مسواک باید مناسب دهان ما باشد و به آسانی به همه جای آن برسد. بچه‌ها تا ۱۲ سالگی هنوز چند دندان شیری دارند... بچه‌هایی که دندان‌های شیری بیشتری دارند، می‌توانند از مسواک کودکان استفاده کنند. اما بچه‌هایی که تا ۱۲ سالگی،

بیشتر دندان‌های دائمی‌شان می‌روید باید از مسواک بزرگسالان استفاده کنند.

■ موهای مسواک باید پر پشت باشد. بهتر است سر موهای مسواک تیز و برنده نباشد. موهای مسواک باید موازی هم باشند. بهتر است نه خیلی نرم باشد و نه خیلی سفت.

از چه سنی مسواک بزنیم؟

از وقتی که بچه دندان درمی‌آورد، پدر و مادر باید برایش مسواک بزنند. سعی کنید آهسته و نرم مسواک بزنید. برای تمام کردن این کار هرگز عجله نکنید.





روزی چند بار مسواک بزنیم؟

حداقل روزانه دو مرتبه به مدت دو تا سه دقیقه مسواک بزنید. البته بهتر است هر زمان شیرینی و نوشیدنی‌های شیرین یا چسبنده می‌خورید، فوراً دهان و دندان خود را بشویید.

بهداشت مسواک

■ بعد از هر بار مسواک زدن، مسواکتان را با دقت بشویید تا خمیر دندان روی آن کاملاً شسته شود.

■ مسواکتان را در یک جای تمیز و خشک بگذارید. جایی که مخصوص مسواک شما باشد و با مسواک‌های دیگر تماس نداشته باشد.

■ هر وقت گلودرد یا بیماری ویروسی گرفتید، مسواکتان را عوض یا کاملاً ضد عفونی کنید. میکروب‌ها مدت زیادی روی مسواک می‌مانند و دوباره بیماری را به شما انتقال می‌دهند.

■ هیچ وقت مسواک را قبل از زدن خیس نکنید. چون نرم می‌شود و نمی‌تواند جرم‌ها را از لای دندان‌ها بردارد.

با تشکر از
دکتر فرزانه آقا حسینی
جراح و متخصص دهان و دندان

دانش آموز
اخر ۱۳۸۹
شماره ۳

۳۱

طاهره خردور

جدول دوفان

جدول دوستان، مثل سفره است. می‌توانیم دور هم بنشینیم و آن را حل کنیم!

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
										۱
										۲
										۳
										۴
										۵
										۶
										۷
										۸
										۹
										۱۰

کوردی

۱. مغرب نیست- مرکز استان خوزستان.
۲. سرسیز - کسی که اجرا می‌کند.
۳. اثر چربی بر روی چیزی - زمان، هنگام - تن و جسم.
۴. امیدوارم هر مسافری با آن برسد. - از سنگ و چوب ساخته شده بود و مشرکان آن را می‌پرستیدند.
۵. از پرندگان زیبا - چه وقت.
۶. نقش در سینما و تئاتر - از رنگ‌های رنگین‌کمان.
۷. مکان - از پادشاهان هخامنشی.
۸. دستور و فرمان - از قلله‌های بلند زاگرس - ویتامین انعقاد خون.
۹. خوراکی دریایی که ماهی نیست. هر صد سال است.
۱۰. دردش معروف است! - چند حرف که با هم معنی بدهند، آن را می‌سازند.

افقی

۱. در هم آمیخته- از حالت‌های ماده.
۲. مشرکان به این گناه مبتلا بودند- از شهرهای اطراف استان تهران.
۳. پایتخت ایتالیا- ظرف دسته‌دار- گرد به هم ریخته!
۴. اما - همان باز است.
۵. به معنی زندگی و زیست- غذای خاک.
۶. از چپ به راست «سمت» است- فردوسی سی‌سال بُرد.
۷. آتش را... می‌زنند- صدا، آهنگ.
۸. اندازه گرفتن با دست - از جزایر خلیج فارس- در عربی به معنی بگو.
۹. استانی در شمال غربی ایران- خزنده‌ی بی‌مه‌ری کوچک.
۱۰. آرایش و زیور - یکی و تک.